

بحران ملت سازی در عراق و آغاز

جنگ هشت ساله

کلمیل کریمیل*

مقدمه

در مورد علل و عوامل آغاز جنگ ایران و عراق مقالات زیادی نوشته شده است که نگارندگان هر یک از آنها، از زلویه متفوتی بدین موضوع پرداخته‌اند. در این میان، بررسی و توجه به نقش ساختار قومی در عراق و میزان تأثیر آن بر جنگ میان دو کشور از دیدگاه جامعه‌شناختی و ساختار اجتماعی مباحثی است که کمتر به آن توجه شده است. در واقع، توجه و دقت در علل رفتارهای یک بازیگر، به ویژه رفتار خشونت آمیزی چون جنگ، از روزه روابط میان دوایه، نگرش دولت - محور و نیز مظاهر قدرت در سطوح منطقه‌ای، بین‌المللی و حتی داخلی امری است که با وجود بیان بخشهایی از واقعیت، ما را از درک عوامل ژرف تری که معمولاً تحت شرایطی، برخی از کشورها را به اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی وادار می‌کند، باز می‌دارد. برای ایجاد صلح و همکاری نمی‌توان تنها به سطح روابط دولتها بدون در نظر گرفتن مسائل بنیادین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع درگیر توجه کرد. در این راستا، به نظر می‌رسد، نگرشی جامعه‌شناختی بر ساختار اجتماعی با کاوش و جست و جوی رفتار یک دولت در سطح آن جامعه لیبین عمیق تری برای آن اقدام به دست خواهد داد.

کشور عراق پس از زوال امپراتوری عثمانی، چه در دوران قیومت و چه در دوران استقلال، همواره با بحرانهای داخلی ناشی از فقدان اجماع عمومی در مورد هویت ملی و

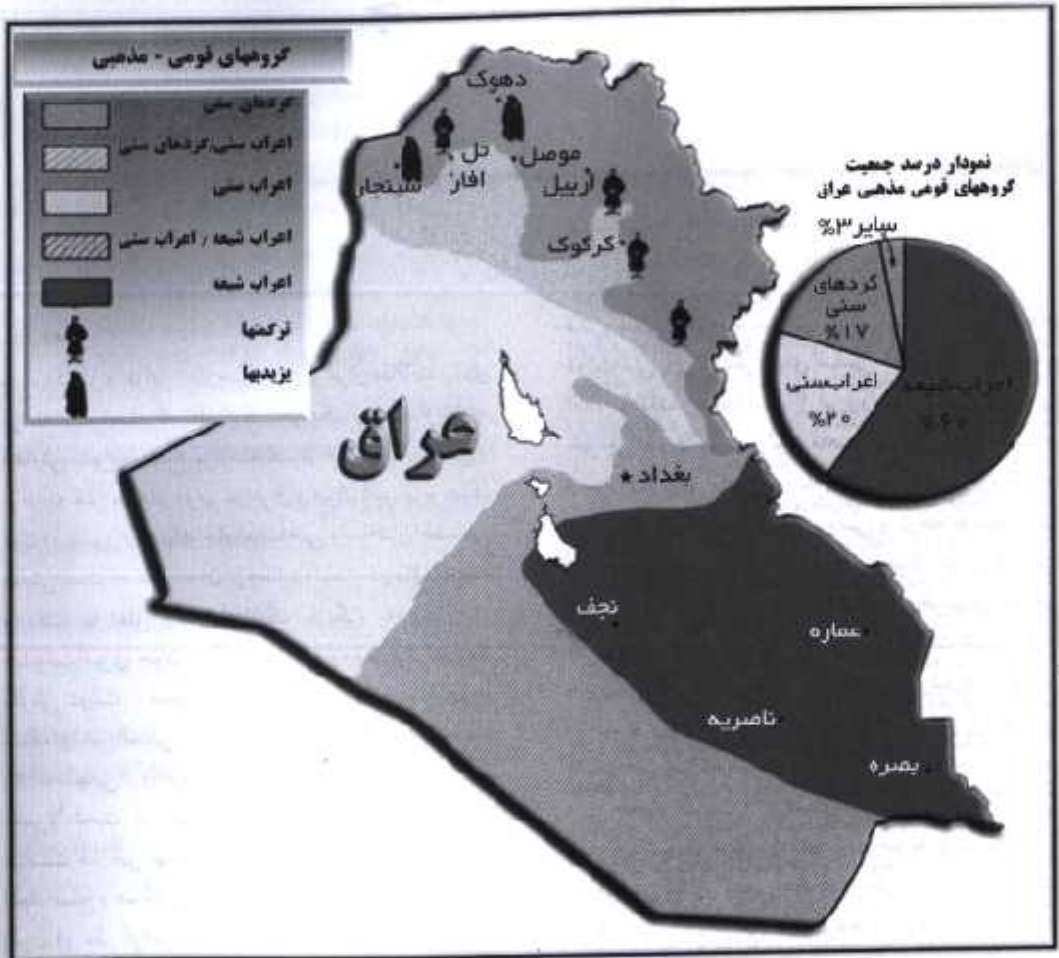
مشروعیت حکومت مرکزی درگیر بوده و روند ایجاد دولت ملی یکی از نگرانیهای اساسی حکومتهای روی کار آمده در بغداد بوده است. از این رو، برای فهم رفتارهای خارجی این کشور نمی‌توان ماهیت بی‌ثباتی نهاد دولت و وجود بحرانهای داخلی را نادیده گرفت؛ بنابراین، نوشته حاضر در صدد است ضمن بررسی و توجه به مضامین ناشی از ساختار قومی - مذهبی و بحران هویتی در این کشور، از آغاز تشکیل دولت عراق و بحرانهای مستمر داخلی ناشی از حاکمیت، اقلیت سنی بر اکثریت شیعه و کرد و بررسی تأثیر این موضوع بر اقدامات و رفتارهای دولت عراق، به ویژه آغاز جنگ هشت ساله، به این پرسش نیز پاسخ دهد، چرا که با وجود بحران مشروعیت در این کشور و نیز حضور اکثریت ۶۰ درصدی تشیع، در طول جنگ ایران و عراق، شیعیان عراق، نه تنها با تهاجم به ایران، به عنوان بزرگ، ترین کشور شیعی، مخالفت نکردند، بلکه با جدیت در کنار سرمازان عراقی علیه نیروهای ایرانی جنگیدند. به عبارت بهتر، برخلاف تصور اولیه ایران مبنی بر جلب حمایت اکثریت شیعیان عراق در جنگ، نه تنها از ایران علیه حکومت بعث حمایت نکردند، بلکه به دفاع از آن نیز پرداختند. در این راستا، تحقیق حاضر مباحثی از جمله بررسی علل تهاجم عراق به ایران، البته، بر اساس نقش ساختار قومی، مذهبی آن کشور، به عنوان مدخلی بر شناخت اقلیتها در عراق و نیز نقش شیعیان در جنگ ایران و عراق مطرح خواهد کرد.

واقع، انتقال از دوره استعمار به استقلال، تنها خشونت داخلی در درون یک امپراتوری نرو پاشیده را به خشونت سازمان یافته در دولتهای جدید منتقل کرده است. یکی از مهم ترین معضلات چنین جوامعی آن است که چگونه علائق و منافع محلی پراکنده را در چهارچوب ارزشها و احساسات کلی گرای جدیدی که لازمه تأسیس ملت است، همسو، هماهنگ و سازماندهی کنند. انتقال از تشکلهای محلی به نهادهای ملی مستزم دست کشیدن از شماری از

پیش از پرداختن به بحث نقش و جایگاه شیعیان در جنگ، ایران و عراق با اشاره کوتاهی اقلیتهای موجود در عراق، نقش کردها و سایر اقلیت های دیگر در جنگ را یاد آور می شویم.

نقش بحرانی داخلی در سیاست خارجی کشورها

ناهمخوانی میان ادعاهای ملیت گرایی و واقعتهای سیاسی



ارزشها و علائق همبستگی آبر محلی و پیوستن به ارزشها و هنجارهایی است که حداقل، همبستگی لازم را برای ایجاد یک جامعه بزرگ ملی فراهم می آورند؛ بنابراین، مقوله هویت نخستین گام در راستای توسعه سیاسی به شمار می آید؛ زیرا، هویت با فرآیند ملت سازی و ایجاد دولت ملی ارتباط پیدا می کند و دولت ملی واحد سیاسی مقبول عصر حاضر است. ملت سازی وظیفه اصلی و اولیه دولتهای

در بسیاری از کشورهای جدید یکی از معضلات رایج در قرن حاضر است که پیامدهای آن به صورت بی ثباتی سیاسی، کودنهای نظامی، جنگهای چریکی متعدد و براندازی از خارج جلوه گر شده است. براساس دیدگاههای سیاسی در درون هر کشور، ملت به عنوان یک ایده آل متحد کننده پدیدار می شود، اما شکل گیری ملتهای جدید ظهور انواع جدیدی از تنشهای بین المللی را موجب شده است. در

خود داشته باشد تا شایسته اطلاق نام ملت به مفهوم واقعی آن شود. در غیر این صورت، تنها زور و نیروی نظامی خشن می‌تواند از گسختگی آن جامعه جلوگیری کند و در جایی که نیرو و زور از چنین نقش و اهمیتی برخوردار باشد، طبعاً مجاری کلامی و مکانیزمهای نهادی مسالمت آمیز حل مسائل اجتماعی کم‌کم ضعیف و حداقل شرایط و مبانی لازم برای ایجاد ملت فراهم خواهد شد. طبق این مفروضات، این گونه دولتها به ناچار باید در پی مبنایی برای مشروعیت خود (در کنار نیروی نظامی قدرتمند) باشند تا هضم زور در جامعه از حداقل امکان برخوردار باشد، یعنی مشروعیتی که نه از مبانی و اصول، مانند انتخاب مردم با سایر میادیدی آن، بلکه از نیابت دفاع از ملت در برابر دشمن خارجی - که حتی اگر وجود نداشته باشد، باید آن را آفرید - به دست می‌آید. بر اساس آنچه گفته شد و مطابق با دیدگاههای ارائه شده از سوی نظریه پردازان سیاسی و روابط بین‌الملل، در برخی از مواقع، بی‌ثباتی داخلی موجب می‌شود تا دولتها و حکومتها

است که می‌خواهند به توسعه دست یابند و یک کشور واحد و یکپارچه را بدید آورند. در راستای دستیابی بدین هدف، توسعه نخست باید از مردم ساکن در یک سرزمین ملتی بسازد که مشترکاتی با یکدیگر نداشته باشند. در غیر این صورت، فقدان هویت ملی، احساس تعلقات پراکنده، احساس تعلق به نهادها و سببهای متعدد و جز آن از موانع اصلی صورت‌بندی یک واحد سیاسی به‌شمار خواهند رفت. اما واقعیت آن است که تمام کشورها نمی‌توانند بحران هویت را به راحتی پشت سر بگذارند، ضمن آنکه باید توجه داشت که برخی از کشورها اساساً، یک ملت و جامعه واحد را به معنای خاص آن تشکیل نمی‌دهند، چرا که وفاداریهای قومی و نیز فرهنگ و هویت گروه عمده‌ای از مردم با دیگران کاملاً متفاوت و جمع کردن آنها در واحدی به نام ملت بر مبنای هویت و ملیت قومی بسیار مشکل است. مگر آنکه بنیاد واحد ملی مورد نظر، بر اساس هویت مدنی گذاشته شود.^۳

از طرفی، اگر گذار از مرحله وفاداریهای قومی و قبیله‌ای و فرهنگ سنتی به مرحله جدیدتر، تنها حل شدن در گروه قومی دیگری باشد که همچنان به قومیت، قبیله و سنتهای نژادی خود افتخار می‌کند، نه راه حل بحران هویت و ملیت، بلکه پاک کردن صورت مسئله و افتادن در دام بحرانهای بزرگ‌تر خواهد بود. آنچه‌آنچه که لوسیون پای نیز به درستی بر این مطلب تأکید کرده است که اگر موضوعات عمده‌ای، مانند مشروعیت، مشارکت و توزیع در مرحله جدید حل نشده باشد، حل بحران هویت یا گذار از آن به هر ترتیبی، به تنهایی دردی را درمان نخواهد کرد.

با توجه به این توضیح مختصر در مورد مباحث پیچیده بحرانهای توسعه سیاسی، مطلب اساسی برای ما آن است که بحرانهای مورد بحث چگونه بر روابط میان ملتها تأثیر می‌گذارند و تا چه حد می‌توان برای تبیین مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی و توضیح برخی از رفتارهای خارجی دولتها همانند جنگ و دیگر رفتارهای خشن به آنها متوسل شد یا آنها را جدی گرفت. یکی از قواعد مهم در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها این است که سیاست خارجی ادامه و گسترش سیاست داخلی است. در کشورهای جهان سوم، مسئله توسعه و بحرانهای ناشی از فقدان آن جایگاه عمده‌ای در سیاست دارد. به طور کلی، حل بحرانهای توسعه، ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی مشخص، موضوعی نیست که به سادگی و در هر شرایطی امکان پذیر باشد، بلکه هر اجتماعی به‌طور طبیعی باید عوامل چسبنده و همگرا را در

در عراق انتقال یافته از دوره استعمار به استقلال، تنها خشونت داخلی در درون یک امپراتوری فرو پاشیده، به خشونت سازمان یافته در دولتهای جدید تبدیل شد

به اقدامات خصمانه و تصمیم‌های تهاجمی در سیاست خارجی خود متوسل شوند. بر این مبنا، ارتباط ارگانیک میان ماهیت سیاست خارجی و سیاست داخلی وجود دارد؛ موضوعی که به نظر می‌رسد عملکرد برخی از دولتها به خوبی آن را به اثبات رسانده است، یعنی تلاش برای ایجاد مشروعیتی که طبق خواست مردم نیست. در این راستا، مروری بر پیدایی دولت در عراق در اوایل قرن بیستم و تحولات آن در قرن حاضر، ما را در پی بردن به این واقعیت بیشتر باری می‌رساند.

بحران قومی و هویتی در عراق و تأثیر آن بر توسل به خشونت در سیاست خارجی

عراق کشوری با قومتهای مختلف است که در دهه‌های اخیر، رنگ آرامش و ثبات را به خود ندیده است و مروری



بر تحولات این کشور طی چند دهه اخیر، نشان می‌دهد که عدم آرامش و ثبات داخلی در آن بر رفتارهای خارجی این کشور تأثیرات مستقیمی داشته است.

در مطالعه تحولات عراق می‌توان در دوره را مشاهده کرد. دوره نخست فروباشی امپراتوری عثمانی و استقرار حکومت پادشاهی؛ و دوره دوم دوران حکومت جمهوری است که با کودتای عبدالکریم قاسم آغاز می‌شود.

به دنبال زوال امپراتوری عثمانی، حکومت جدید در عراق تحت قیمومت انگلستان قرار گرفت و این کشور با قیمومت بر دو ایالت بصره و بغداد طی یک انتخابات سورری ملک فیصل را به عنوان پادشاه این کشور انتخاب کرد. در این دوران، وجود اقوام و قبایل متعدد در عراق از جمله مشکلات عمده ملک فیصل بود که وحدت و ایجاد هماهنگی میان آنها دولت وی را با چالش‌هایی روبه‌رو کرده بود. چرا که اختلافات میان گروه‌ها به خصوصتهایی علیه حکومت منجر شده بود. در واقع، تاریخ سیاسی عراق تا سال ۱۹۷۰ با اختلافات قومی و قبیله‌ای عجین شده است؛ موضوعی که با حاکمیت اقلیتی بر اکثریت متزوی شده تشدید و مانع از شکل‌گیری یک دولت ملی و هویت سیاسی منسجم شده بود.

سیاست داخلی حکومت عراق با خصوصیات ویژه‌ای، چون استفاده از نیروی نظامی به منزلت مکتبسیمی برای کشورداری، محروم کردن گروه‌ها از قبایل متعدد از

مشارکت سیاسی، تعمیم خواست و اراده دولت بر آرای عمومی مردم و استفاده از قوه قهریه برای حل منازعات قومی و مذهبی به تدریج، در سیاست خارجی نیز دسوخ کرده بود. در دوران حاکمیت پادشاهی، در عراق به دلیل حمایت قدرتهای بزرگ، مانند امریکا و انگلستان از این کشور سیاست خارجی خود را در راستای تأمین منافع آنها ترسیم می‌کرد، اما با روی کار آمدن عبدالکریم قاسم، اختلافات و تعارضات داخلی به خشونت گرایید و گروه‌ها و انلیتهای مختلف در این کشور با بدبینی نسبت به یکدیگر و دولت مرکزی، مبانی حفظ وحدت ملی و ملیت را با چالشی جدی روبه‌رو کردند.^۵

در دوران حاکمیت بعثیها نیز، وضعیت وخیم تر شد، چرا که آنها به رغم حفظ و کنترل قدرت، در ایجاد ثبات و شکل دادن سیستم منظم و قانونمندی و دخیل کردن اندیشه‌های مدنی و غیرنظامی در فرآیند تصمیم‌گیری داخلی ناتوان بودند؛ موضوعی که بیش از پیش، بر نارسانایی گروه‌ها و اقوام موجود در عراق افزود.

حکومت بعث با واکنشهای خشونت‌بار در برابر منازعات داخلی و نیز بر خوردهای تنش‌زا در روابط خارجی خود، بر بحرانهای داخلی و خارجی کشور افزود. آنها پس از کسب قدرت مصمم بودند که افزون بر حفظ موقعیت خود، به طرح و گسترش چهار جوبهای نكری و ایدئولوژیک پان عربیسم در دنیای عرب بپردازند؛ بنابراین، به دنبال ایجاد سیستمی بودند که به صورت مرکزی، آن را کنترل کنند؛ اقدامی که نمركز برنامه ملی حول محور ایدئولوژی بعث را فراهم و دوره‌ای را در عراق به وجود آورد که برخی از ویژگیهای سیاست خارجی در آن قابل تفکیک است. منازعات ارضی عراق با همسایگان، علاقه به داشتن نقش محوری و عمده در جهان عرب و تمایلات استراتژیک برای حضور در خلیج فارس از مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی دوره پیش از بعثیها بودند که در دوران حاکمیت آنها، به شدت مورد توجه قرار گرفتند و پیگیری شدند.

با تصور شرایط و اوضاع عراق در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰ و بررسی وضعیت حزب بعث در این کشور، بهتر می‌توان به علل عمده اقدام صدام در حمله به ایران پی برد. سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب مشکلات عمده‌ای را برای حزب بعث پدید آورد. در واقع، بعد مذهبی انقلاب اسلامی، فرصتی را برای شیعیان عراق، که اکثریت طبقه محروم آن کشور را تشکیل می‌دادند، فراهم آورد تا سلطه بعثیها را بر عموم جامعه به چالش بکشند. به رغم آنکه

بحران در منطقه نبود.

از همه آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تلاش بی‌وقفه دولتمردان بغداد برای حل خشونت‌بار مسائل برخاسته از عدم توسعه سیاسی و ایجاد یک ملت واحد، آن‌هم با استفاده از هر وسیله ممکن و به کارگیری خشونت در حد اعلامی آن در گرایش دولتمردان این کشور به سمت ایجاد آشوب بحرانی مداوم و سیاستهای شخصی مؤثر بوده و این موضوع ضمن ستم بر مردم عراق، پیامدهای سرنوشتی را برای کل منطقه از جمله ایران داشته است.

نارضایتی گروههای شیعی در عراق از عوامل اصلی نگرانی رژیم در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰ بود، اما این مسئله به منزله یک معضل اساسی پس از پیروزی انقلاب مطرح شد. واکنش خشن دولت به اعتراضات احزاب مخالف، مانند حزب الدعوة، از جمله دستگیری تمام اعضای آن و اخراج کردهای شیعه مذهب، هجوم مأموران به شهرهای نجف و کربلا و دیگر شهرهای شیعه‌نشین و به شهادت رساندن برخی رهبران مذهبی جماعتی از ترس حکام بغداد از طرح خواسته‌های شیعیان و دیگر مردم عراق نشئت می‌گرفت.

جدول ترکیب قومیتی کشور عراق در سال ۱۹۹۵

جمعیت	اعراب	کردها	ترکمنها	آشوریها	سایر قومیتها
۲۰۰۲۴۴۴۵	۷۵ - ۸۰ درصد	۲۰ - ۱۵ درصد	۱/۵ - ۲ درصد	یک درصد	کمتر از یک درصد

در حقیقت اگر قرار است عراق به عنوان ملتی به مفهوم واقعی آن در جامعه بین‌الملل مطرح شود، باید شیوه‌های دیگری، که به مشارکت اکثریت نادیده گرفته شده مردم و تأکید بر اشتراکات دیگری به جای عنصر قومی - عربی (و ایجاد هویتی مدنی‌انگیز است)، آزمایش شود؛ موضوعی که طبعاً مستلزم تلطیف و تعدیل مفاهیم حاکمیت و ملیت است تا مردم عراق و منطقه به پرداخت هزینه‌های جبران‌ناپذیر آن وادار نشوند.

اقلیت‌های قومی و نژادی و مذهبی در عراق

به رغم اینکه آمارهای منتشر شده از سوی برخی از دولتها در زمینه درصد جمعیتی اقوام و اقلیت‌های تابعه خود که به نحوی با دولت مرکزی مشکلات اجتماعی و سیاسی دارند، تا حدی رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته است، بر اساس آمارهای رسمی و غیررسمی، جمعیت عراق در سال ۱۹۹۵ چیزی بالغ بر پانزده تا شانزده میلیون نفر برده که از این تعداد، ۹۷ درصد مسلمان و ۳ درصد مسیحی، یهودی و آشوری هستند. مجله Middle East ترکیب قومی، مذهبی عراق را طبق جدیدترین آمار خود این‌گونه بیان می‌کند که درصد آنها با دوره جنگ ایران و عراق تفاوت چندانی ندارد.

جمعیت عرب در عراق به دو دسته شیعه و سنی تقسیم می‌شوند که شیعیان این کشور حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد را شامل می‌شوند و همواره، برای دولت مرکزی مشکل ساز بوده‌اند. مسیحیان نیز چیزی در حدود ۳ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند که گروه‌های کوچک‌تر مسیحی

در ژانویه سال ۱۹۷۹، رؤسای جمهوری عراق و سوریه با هم ملاقات کردند و در مورد اتحاد حزبی و کشوری به توافق رسیدند. ژان پی پودرینیک، نویسنده کتاب خاورمیانه در قرن بیستم، در این مورد عقیده دارد: «شاید تصمیم بغداد از وقایع ایران ناشی بوده زیرا، برای عراق که شیعیان نیمی از جمعیت آنرا تشکیل می‌دهند و از قدرت سیاسی محروم‌اند، انقلاب ایران نگران‌کننده بوده^۷. به هر حال، در آغاز، بغداد با نسبت دادن تمام حوادث به تهران جنگ تبلیغاتی و نیز رشته عملیات خرابکارانه‌ای را علیه ایران به راه انداخت. در واقع، شرایط پس از انقلاب نیز این شهامت را به صدام داد تا فرصت را مغتنم شمرد و برای فرار از مشکلات سیاسی داخلی عراق، حمله گسترده‌ای را علیه ایران تدارک ببیند؛ اقدامی که با استقبال قدرتهای خارجی نیز روبه‌رو شد. در واقع، حمله به ایران و آغاز جنگ هشت ساله پاسخی انحرافی از سوی دولت عراق و شخص صدام برای نیاز به کسب هویت ملی عراق بود.^۸ بعثت‌های رژیم و عدم وفای عام و اجماع ملی را با مانورهای سیاسی و نیروی نظامی پیوند دادند و از این طریق، سیاست خارجی عاجزاجویانه‌ای را در منطقه، به ویژه در برابر جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفتند. رهبری حزب بعث در راستای نجات بنیان داخلی و حفظ آن با یک مشروعیت جایگزین، که از صندوق آرا به دست نمی‌آمد، به بزرگ‌نمایی تهدیدات خارجی و اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی مبادرت کرده، سیاستی که نتیجه آن چیزی جز بی‌ثباتی و

چون اردوکسها، کاتولیکهای سوری، ارمنی، اردوکسهای یونانی و آسوریها را شامل می‌شوند. در این نوشته، به دلیل اهمیت شیعیان در عراق از پرداختن به تاریخچه سیاسی سایر اقلیتها پرهیز می‌شود و از آنجا که، به نقش و جایگاه کردها در جنگ، ایران و عراق نیز در مقاله جداگانه‌ای پرداخته شده است،* تنها به مرور گذرایی بر تاریخچه سیاسی و مشکلات اقلیت کرد با دولت مرکزی در چند دهه

آنها تا پیش از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم و ایجاد جمهوری عراق، عملاً خود مختار بودند، اما پس از این کودتا و تلاش بغداد برای کنترل بر مناطق کردنشین، رویارویی میان کردها و دولت مرکزی جدی تر شد. در سال ۱۹۴۷، کردها برای سازماندهی بهتر مبارزه با دولت مرکزی، به منظور کسب خود مختاری، حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی را بنیان نهادند تا

انتقال از تشکلهای محلی به نهادهای ملی مستلزم دست کشیدن از ارزشها و علائق همبستگی آور محلی و پیوستن به ارزشها و هنجارهایی است که حداقل، همبستگی لازم را برای ایجاد یک جامعه بزرگ ملی فراهم می‌آورند

گذشته بسته می‌کنم و در ادامه، به نقش و جایگاه شیعیان در جنگ ایران و عراق می‌پردازیم.

کردها

کردستان عراق در جغرافیای مناطق کردنشین خاورمیانه موقعیتی مرکزی و جنوبی دارد. این بخش حلقه پیوند بین کردستان ترکیه، کردستان ایران و نواحی کردنشین سوریه است. جمعیت مناطق کردنشین عراق، که در سال ۱۹۶۵ از سوی مقامات رسمی بغداد اعلام شد، حدود ۲۶ درصد کل جمعیت عراق است. طبق این سرشماری، جمعیت کل عراق ۸۲۶۱۰۰۰ نفر و جمعیت مناطق کردنشین حدود ۲۱۴۷۸۶۰ نفر برآورد شد. در واقع، طبق جدیدترین برآورد رسمی، کردهای عراق بیش از ۲۸ درصد کل جمعیت و در حدود ۱۷ درصد مساحت این کشور را در اختیار دارند.^۱ بزرگ‌ترین شهر این منطقه کرکوک است که یکی از مهم‌ترین مراکز نفتی عراق محسوب می‌شود. البته، باید یادآور شد که تعداد زیادی ترک نیز در این شهر زندگی می‌کنند که از نظر ریشه نژادی با ترکهای ترکیه هم نژادند. اربیل و سلیمانیه از شهرهای بزرگ دیگر کردستان عراق می‌باشند که مراکز عمده قدرت سیاسی دو حزب عمده در شمال عراق محسوب می‌شوند.

سرانجام، دولت عراق پس از مدتها جنگ و درگیری با کردها نوعی خود مختاری را به آنها اعطا کرد که البته، این خود مختاری دیری نپایید. به بحران دیگری تبدیل شد و با قطع حمایتهای دولت ایران به عنوان مدافع کردهای عراق، این گروه، به سختی شکست خورد و بارزانی نیز با نیروهای خود به ایران پناهنده شد.

با کناره گیری حسن البکر و به دنبال آن، روی کار آمدن صدام حسین در سال ۱۹۷۹ و شدت یافتن فعالیتهای امنیتی و پلیسی، کردهای این کشور تحت فشار بیشتری قرار گرفتند و اغلب آنها یا از کشور متواری شدند یا خود را به نیروهای دولتی تسلیم کردند. از سوی دیگر، صدام نیز سیاست اسکان اجباری، سرکوب و ادغام را در مناطق کردنشین به اجرا در آورد و پس از مدتی، با نفوذ در میان آنها، اختلاف شدیدی را میان دو حزب تحادیه میهنی و حزب دموکرات شعله ور کرد که تبعات آن هنوز نیز پابرجاست.

ضعف بنیه مالی و دفاعی کردها، خیانت کشورهای خارجی، اختلاف میان کردها بر سر چگونگی ادامه مبارزه، ضعف شدید اقتصادی خانواده‌ها و خرابیهای زیاد ناشی از جنگ از جمله عواملی بودند که سیطره صدام را بر مناطق کردنشین کامل تر کردند. به طوری که طی سالهای دهه ۱۹۸۰، وی آرامش کاذبی را در منطقه شمال عراق پدید آورده بود، با این حال، کردها همواره بر احقاق حقوق خود اصرار داشتند و از کوچک‌ترین فرصت، برای تأمین آن بهره می‌بردند.

در طول جنگ ایران و عراق نیز، صدام توانست با

مسئله کردها در عراق با تاریخ سیاسی این کشور همزاد است، یعنی از همان آغاز شکل گیری عراق، جنگ و ستیزه میان کردها و دولت مرکزی شروع شده و همچنان نیز ادامه دارد. تاریخ سیاسی این گروه را در عراق می‌توان به سه دوره ۱۹۲۵-۱۹۲۵، ۱۹۲۵-۱۹۷۵، و ۱۹۸۰-۱۹۹۱ تقسیم کرد.^۲

* به مقاله رابطه ایران با کردهای عراق، در شماره اول فصلنامه نگین ایران مراجعه کنید.
 ** سال ۱۹۹۱، کردهای عراق به صورت نیمه خود مختار و در منطقه امن شمال این کشور از حاکمیت دولت بغداد خارج شده‌اند و تحت نظارت سازمان ملل آمریکا و انگلستان، قرار دارند.



بعد مذهبی انقلاب اسلامی، فرصتی را برای شیعیان عراق، که اکثریت طبقه محروم آن کشور را تشکیل می‌دادند، فراهم آورد تا سلطه بعثتها را بر عموم جامعه به چالش بکشند

نیروهای ایرانی نیز به دلیل حساسیت جبهه جنوب و تمرکز اغلب نیروها در این منطقه و برخی از نگرانیهای امنیتی در جبهه غرب تا سالهای پایانی جنگ نسبت به گشودن این جبهه اقدام نکردند. اما با تغییر استراتژی جنگی ایران و تشکیل قرارگاه رمضان در جبهه غربی، اهمیت ارتباط با نیروهای مخالف کردی در شمال عراق آشکار شد. کردها با داشتن لگیزه‌های، چون مبارزه با رژیم صدام و وجود برخی از علقه‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی با ایرانیان تمایل بیشتری به همکاری با نیروهای ایرانی داشتند. البته، یادآوری این نکته نیز ضروری است که به رغم همکاری برخی از احزاب و گروههای عراقی با نیروهای ایران، در مواردی نیز، این احزاب و گروهها تحت تأثیر منافع حزبی و گروهی یا علایق سیاسی و ژئوپلیتیکی یا به عبارتی، علقه‌های ملی در چهارچوب مرزهای عراق به مقابله با نیروهای ایرانی می‌پرداختند^{**}، با وجود این، در بیشتر موارد، کردها در عملیاتهایی مختلف و پشروی نیروهای ایرانی نقش بسزایی داشتند.^{***}

شیعیان عراق و جنگ ایران و عراق

شیعیان عراق چه از نظر جمعیت و چه از نظر پیشبرد ایدئولوژی مهم‌ترین گروه عراق می‌باشند و حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد از ۲۲ میلیون نفر جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. از نظر نژادی، اکثریت آنها عرب هستند. البته، تعداد اندکی شیعه کرد، ترکمن و عرب ایرانی‌الاصل نیز در میان آنها وجود دارند.

با وجود اینکه در عراق، شیعیان در اکثریت مطلق

استفاده از ترندهای مختلف تا حدی موافقت برخی از آنها را جلب کند.^{*}

در مجموع، باید گفت که شرایط حاکم بر جامعه عراق در طول حاکمیت صدام به دلیل وجود میلیتاریسم بعثی و سرکوب شدید حرکت‌های قومی و مذهبی در داخل، مجال مخالفت چندانی را به اقلیتی ناراضی چون کردها نداد؛ موضوعی که باعث شد تا زمان جنگ خلیج فارس و ائتلاف جهانی علیه صدام، گروههای داخلی مخالف صدام نتوانند واکنشی را از خود نشان دهند. به عبارتی، بحران داخلی موجود در جامعه عراق به نوعی همانند یک بغض ریشه دار باقی مانده بود که بعدها، با انتفاضه مردم عراق علیه صدام آشکار شد. کردهای عراق برخلاف دیگر اقلیتهای این کشور، با دولت مرکزی اختلافات بسیار عمیق‌تری داشته و در اغلب موارد، از گرایشهای گریز از مرکز برخوردار بوده‌اند. از طرف دیگر نیز، همواره، دولت مرکزی نگاهی امنیتی به منطقه شمال داشته است. در جنگ ایران و عراق، یا توجه به اختلافات میان دولت بغداد و کردها، دو حزب دموکرات و اتحادیه میهنی بنابر اختلافات درونی و منافع حزبی خود، رویکردهای مختلفی داشتند. توجه نیروهای ایرانی در نیمه دوم جنگ به مناطق غرب و شمال غربی و گشودن جبهه غرب، به تدریج، ارتباط با کردها و نقش آنها را در جنگ ملموس‌تر کرد. تا پیش از گشودن جبهه غرب، نیروهای عراقی، به دلیل حضور مبارزان کرد در منطقه شمال عراق می‌کوشیدند تا از هر گونه عملیات یا اقدام نظامی در این منطقه پرهیز کنند و صرفاً به جز برخی از برخورد‌های کوچک یا استقرار گروههایی برای شناسایی یا عملیاتهایی موقت، اقدام خاص دیگری انجام نمی‌دادند.

* حزب دموکرات و اتحادیه میهنی هر از چندگاهی، با نیروهای عراقی متحد می‌شدند و با دخالت نیروهای اپوزیسیون کردستان ایران تهدیدهای امنیتی را علیه نیروهای ایرانی ایجاد می‌کردند.

** نیروهای ایرانی اغلب از جانب کردهای مخالف ایرانی که در عراق مستقر بودند تهدید می‌شدند و گاه نیز با اتحاد کردهای عراق و احزاب کرد مخالف ایران اقداماتی علیه نیروهای ایرانی صورت می‌گرفت.

*** برای توجه به نقش و جایگاه کردهای عراق در جنگ ایران و عراق در مقاله‌ای تحت همین عنوان که در شماره پیشین فصلنامه چاپ شده است، مراجعه شود.

هستند، اما از زمان تشکیل دولت عراق، سنیها بر این کشور سیطره داشته‌اند و اکنون نیز، نزدیک به سه دهه است که گروهی سنی مذهب به رهبری صدام حسین حکومت را در عراق در دست گرفته‌اند. حاکمان بعثی در سرکوب شدید و انسداد سیاسی و فرهنگی علیه شیعیان باعث شد تا

در برخی از مواقع، بی‌ثباتی داخلی موجب می‌شود تا دولت‌ها و حکومتها به اقدامات خصمانه و تصمیمهای تهاجمی در سیاست خارجی خود متوسل شوند

به تدریج، از اواخر دهه ۷۰، به صورت گروهی عراق را به نصد اسکان در کشورهای ایران، سوریه، بریتانیا و کشورهای اروپایی ترک کنند. باید یادآور شد که در حال حاضر، شیعیان عراق به منزله یکی از گروههای اپوزیسیون در بحران کنونی این کشور مطرح هستند که پرداختن به این مطلب خارج از موضوع نوشته حاضر است. در اینجا، برای درک بهتر جایگاه و نقش شیعیان در عراق و چگونگی ایفای نقش آنها در جنگ ایران و عراق، به جایگاه آنها در ساختار سیاسی عراق می‌پردازیم و در ادامه، علل عدم حمایت اکثریت شیعه در جنگ ایران و عراق از نیروهای ایرانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پس از اشغال عراق از سوی انگلستان، نخست، شیعیان به امید رهایی از ظلم و ستم اهل تسنن ترکیه از این قضیه استقبال کردند، اما پس از مدتی، در سال ۱۹۱۸، تحت رهبری محمد تقی شیرازی و ابوالحسن اصفهانی به مبارزه علیه انگلیسیها پرداختند؛ اقدامی که سرانجام، به اخراج علمای سیاسی از عراق منجر شد. روحانیون شیعه با فتوای متعدد خود می‌کوشیدند تا مسلمانان را از انتخاب یک حاکم غیر مسلمان برای حکومت بر عراق بازدارند؛ موضوعی که محدودیتهای زیادی را برای مبارزات سیاسی شیعیان پدید آورد و حتی وقفه‌ای را در فعالیتهای سیاسی آنان ایجاد کرد.^۱

سخت‌ترین چالش، گرایشی درون سیستمی داشت و آنان صرفاً، داوطلب مشارکت در تعیین سرنوشت خود در داخل نظام سیاسی عراق بودند، اما به رغم این موضوع، دولت عراق همواره از دسترسی آنان به قدرت جلوگیری می‌کرد. در واقع، در عاقل می‌توان در این امر دخیل دانست:

- (۱) نقش کادر اداری تربیت شده در عثمانی؛ و
- (۲) حکم جهاد علمای شیعه بر ضد انگلیسیها در سال ۱۹۱۵.

با آغاز و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید و ساختار نوین حکومت در عراق شیعیان کوشیدند با حضور در امور آموزشی حنفی را در نظام سیاسی عراق برای خود در نظر گیرند، اما به دلیل اینکه برخی از مراجع شیعه استخدام در ادارات دولتی و پذیرفتن مناصب سیاسی را مکروه اعلام کرده بودند، حضور شیعیان در ادارات دولتی ضعیف بود.^۲ البته، عوامل مختلفی در عدم مقاومت اولیه شیعیان در مقابل ساختار سیاسی جدید عراق دخالت داشتند که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

(۱) کاهش تهدید اکثریت سنی، از نظر استقلال، عراق از عثمانی؛

(۲) سیاست مدارای شیعیان از نظر خطر تجدید حمله وهابیون؛ و

(۳) تعرض و دشمنی مشترک خاندان هاشمی و شیعیان با سعودیهای وهابی.

مخالفت شیعیان از زمان قیام ۱۹۲۰ تا قیام ۱۹۳۵، با وجود ناکامی‌های متعدد، بیهوده و بی‌نتیجه نبود. حکومتهای مختلف بعدی به نسبت‌های متفاوت به خواسته‌ها و فشارهای شیعیان برای برخورداری از قدرت سیاسی تن دادند و بدین ترتیب، شمار شیعیان در حکومت، مجلس سنا و دستگاه اداری، اندک‌اندک رو به فزونی نهاد. علت اصلی آن را افزون بر رفع پاره‌ای از محدودیتهای سیاسی از جانب دولت می‌توان ظهور نخبگان و دانش‌آموختگان شیعی مذهب دانست. البته، بعدها، با تشکیل حزب الدعوه موقعیت و جایگاه سیاسی شیعیان مستحکم‌تر نیز شد.^۳

در دوران نخست وزیری عبدالسلام؛ و برادرش، عبدالرحمان عارف، عبدالکریم قاسم، حسن البکر فضای حاکم بر عراق به گونه‌ای بود که گروههای شیعی توانایی انجام فعالیتهای سیاسی گسترده و انسجام گروههای سیاسی را نداشتند؛ موضوعی که در دوران به قدرت رسیدن حزب بعث به رهبری صدام حسین، به اوج خود رسید. در اوایل دهه ۷۰، رژیم عراق دست کم، ۴۱ روحانی از جمله محمدباقر صدر و حواریش، بخت‌انهدی را از سر راه برداشت.

زمانی که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، رژیم صدام محدودیتهای زیادی را برای گروههای شیعی در عراق به وجود آورد، به طوری که عضویت در حزب الدعوه به منزله یک جرم بزرگ تلقی می‌شد. افزون بر آن، رژیم صدام رعب و وحشت مصغفی را در میان شیعیان گسترش داد و بسیاری از افراد سرشناس را بازداشت یا تبعید کرد، به

با آنها مقابله نیرشد.

با آغاز جنگ، شیعیان عراق با گزینه‌های دشواری روبه‌رو بودند؛ از یکسو مسائل مذهبی و ایدئولوژیک و از طرف دیگر، ترق ملی و ناسیونالیسم عربی تعارضی را در میان گروه‌های مختلف شیعی پدید آورده بود.^{۲۲} هرچند گروه‌هایی از شیعیان که یا از عرق رانده شده یا گریخته و به ایران پناه آورده بودند، دولت عراق را به عنوان آغازگر جنگ محکوم کرد و حتی مانند حزب‌الدعوه به حمایت از نیروهای ایرانی به جبهه‌های نبرد شتافتند، اما گروه‌های دیگری از شیعیان، که در داخل عراق قرار داشتند، بیشتر ماهیت ناسیونالیستی جنگ را مورد توجه قرار دادند و از دولت متبوع خود حمایت کردند. البته، باید یادآور شد که با آغاز دهه ۵۰ شیعیان عراق بر اساس ایدئولوژی‌های مختلف و متباین، که در محافل شیعی رخنه کرده بود، به چند دستگی دچار شده بودند. شکلهایی که با وقوع جنگ بین ایران و عراق عمیق‌تر و به اختلافات عمده بین طرفداران ملی‌گرایان مذهبی و مذهبیون منجر شد. عمده‌ترین دلیل این امر را می‌توان پای‌بندی و احساس تعلق و اعتقاد شیعیان به عنصر عربیت و ناسیونالیسم عربی دانست. در مجموع، با توجه به آنچه گفته شد از عمده‌ترین دلایل عدم حمایت گروه‌های شیعی از نیروهای ایرانی در جنگ با عراق می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

- ۱) شکاف بین گروه‌های شیعی (طرفداران ملی مذهبی و مذهبیون)؛
- ۲) جو قضای ناامن و رعب و وحشت در جامعه عراقی (ترس و هراس در جامعه شیعی)؛
- ۳) برتری دادن ناسیونالیسم بر عامل ایدئولوژیک و

عبارت بهتر، پس از انقلاب ایران، فضای موجود در عراق بسیار متزلزل و ناامن بود و در نهایت نیز، انزجار عمومی شیعیان را از اقلیت سنی حاکم بر عراق برانگیخت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران خوش‌بیهایی را در میان جنبش اسلامی، به ویژه احزاب و گروه‌های شیعی به دنبال داشت؛ موضوعی که افزایش تنش میان حزب‌الدعوه و حکومت مرکزی عراق را موجب شد. با آغاز جنگ ایران و عراق، عوامل اساسی و متعددی دست به دست هم دادند تا موضعگیری حزب‌الدعوه را نسبت به جنگ دو کشور مشخص کنند که از عمده‌ترین آنها می‌توان به سیاستهای اتخاذ شده از جانب دولت مرکزی عراق در قبال شیعیان؛ شامل سرکوب، قلع و قمع، بازداشت و اعدام‌های پیاپی سران، اعضا و طرفداران حزب مزبور؛ و تصمیم نهایی رژیم صدام مبنی بر ریشه کن کردن جریان‌های شیعی از جمله حزب‌الدعوه اسلامی^{۲۳} اشاره کرد. طی جنگ، ایران و عراق، حزب‌الدعوه دو شادوش نیروهای ایرانی با عراقیها به مبارزه پرداخت و حتی در این زمینه، اختلافاتی نیز با دیگر گروه‌های شیعی عراق پیدا کرد.

درباره موضع و دیدگاه شیعیان در ضی جنگ ایران و عراق این پرسش مطرح است که چرا به رغم دیدگاه و نگرش ایران و نیروهای این کشور نسبت به همکاری گروه‌های شیعی عراقی در جنگ علیه عراق، اکثریت شیعیان این اقدام را تأیید نکردند و حتی در مقابل نیروهای ایرانی به جنگ پرداختند. به عبارت بهتر، ایران در نخستین روزهای جنگ، بر این باور بود که احتمالاً، از جانب اکثریت جامعه شیعی عراق حمایت خواهد شد، اما به جز گروه اندکی از شیعیان نه تنها حمایت چندانی از نیروهای ایرانی به عمل نیامد، بلکه



۴) تبلیغات گسترده رسانه‌های جمعی عراق و تأکید بر عامل عربی و عراقی بودن گروه‌های شیعی و برجسته کردن اختلافات با ایرانیان.

نتیجه‌گیری

در عراق افزون بر کردها، اقلیت‌های دیگری، مانند ترکمنها، آشوریها و پیروان سیر ادیان و مذاهب دیگر نیز وجود دارند که به دلیل جمعیت اندک و میزان اثر گذاری ناچیزشان بر تحولات عراق، از اهمیت چندانی برخوردار نیستند. ترکمنهای عراق، که به شدت تحت حمایت کشور ترکیه قرار دارند، با جمعیت ۲ درصدی خود سهم ناچیزی در جنگ داشتند، اما در مجموع، می‌توان گفت به دلیل داشتن عرق ملی و احساس وطن دوستی با سایر گروه‌های عراقی در این جنگ شرکت کردند. از طرفی هم، نبود اشتراکات ایدئولوژیک و ملی با ایرانیان دلیل دیگری بود تا اقلیت‌هایی، مانند ترکمنها و آشوریها به عنوان نیروهای عراقی در مقابل نیروهای ایرانی مقاومت کنند.

در عراق دهه ۸۰، ایدئولوژی و تعلقات دینی در مقابل برخی از خواسته‌های ملی و قومی رنگ باخت. برتری ناسیونالیسم بر وفاداریهای ایدئولوژیک در مواردی که کلیت عناصر تشکیل دهنده ملت در خطر باشد، محسوس است و در تحولات جهانی و رخدادهای سیاسی، سابقه‌ای پس طولانی دارد. برای نمونه، در جنگ جهانی دوم، شوروی بر این باور بود که نیروهای کمونیستی و کارگران آلمانی در جنگ با هیتلر علیه نیروهای روسی متحد خواهند شد، اما نه تنها این امر محقق نشد، بلکه همان کارگران و کمونیستهای آلمانی در مقابل سربازان روسی مقاومت کردند. در جنگ ایران و عراق نیز، ایران قصد داشت با تأکید بر میانی دینی و ایدئولوژیک، شیعیان عراق را به سمت اهداف و مواضع خود نزدیک‌تر کند، اما اکثریت شیعیان با اولویت بخشیدن به ملیت عراقی مسائل ایدئولوژیک را نادیده گرفتند. البته، باید اذعان کرد که عوامل متعدد دیگری نیز در این امر دخیل بودند که پیش از این، به آنها اشاره شد. اقلیت‌های دیگری مانند کردها نیز گاهی با موضع‌گیریهای متفاوت به عنوان متحد و دوست با نیروهای ایرانی همکاری می‌کردند و در برخی از موارد نیز، علیه آنها وارد عمل می‌شدند که البته در این امر نیز، عوامل مختلفی دخیل بودند، اما در مجموع، باید گفت که ساختار قومی عراق به رغم آنکه مانع از شکل‌گیری وحدت ملی و انسجام درونی بود، خود به

عاملی برای آغاز جنگ با هدف ایجاد اتحاد و انسجام در درون، در اثر وجود دشمن مشترک خارجی تبدیل شد و رژیم حاکم بر عراق کوشید تا در طول جنگ، با تأکید بر جنبه‌ها و نمادهای ملی از میزان شکافهای قومی عراق بکاهد و مبانی دولت ملی را تقویت کند.

یادداشتها

1. David Silis(ed). "Nation and Nationbuilding" *International Encyclopedia of Social science*. Macmillan Press.

۲. اصغر پرتوی؛ «بحران هویت و توسعه سیاسی» فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق؛ سال اول، شماره اول، ۱۳۷۴، ص ۷۴.

۳. هر مورد مسائل هویت ملی و مسائل قومی در کشورهای جهان سوم رک به:

Lary Dimond, JunaLins and Seymon Martin (eds), *Democracy in developing countrise*, vol.1. (Boulder: lynne Reiner publishers, 1989).

۴. محمود سربع القلم؛ «تیین میانی سیاست عراق» فصلنامه خاورمیانه سال دوم، شماره ۲، ۱۳۷۲، صص ۹۳-۲۸۰.

۵. میلز و میل رواد از نکرت تا کویت؛ ترجمه نفی زاده میلانی؛ تهران: انتشارات کویت، ۱۳۷۰، ص ۲۳.

۶. همان؛ پیشین؛ ص ۷۹.

۷. ۱۵۱، پی بر درینک؛ خاورمیانه در قرن بیستم. ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸، ص ۴۲۲.

۸. مصاحبه با سردار محسن رهنایی؛ مجله سیاست دفاعی؛ شماره ۱۶ و ۱۵ تابستان و پاییز ۷۵.

9. www. Area Studies/Middle East (iraq). com.

10. Graham E.Fuller and Rënd Rahim Frank, *The Arab shivi, The forgotten muslims*, Macmillan press, 1999, pp 94, 96.

11. *Ibid* p. 99.

۱۲. سید حسین سبف زاده؛ عراق، ساختارها و فرآیند، گرایش‌های سیاسی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۸۲.

۱۳. بداء... احمدی ملایری (مترجم)؛ حزب الدعوة اسلامی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اندیشه سبز ان تور، ۱۳۸۱.

14. Graham E. Fuller.Op.Cit p 101.